

تنظیمات ایرانی: حکومت‌مندی و برآمدن دولت مدرن در ایران

آرش حیدری*

(تاریخ دریافت ۹۷/۰۹/۰۴، تاریخ پذیرش ۹۸/۰۲/۱۵)

چکیده: بسترهای گفتمانی برآمدن دولت مدرن در ایران به دوران سال‌های ۱۲۶۸ الی ۱۳۰۵ ه.ق برمی‌گردد. در این دوران، وقایع و رویدادهای عمده‌ای رخ دادند که روند رایج تاریخ سیاسی در ایران را تشکیل می‌دهند و شاکله‌ای مدرن به خود گرفته و اندیشه دولت فراگیر و هویت ملی واحد پروبلماتیک گردید. مسئله اصلی مقاله حاضر از سویی تعیین تکلیف نظری با جریان‌های رایج تئوریزه کردن تاریخ دولت در ایران است واز دیگر سو قرار دادن اندیشه دولت مدرن و پروژه ملت‌سازی در بستر رویدادهای واقعی و فراموش شده. با ارجاع به وبا و قحطی به عنوان دو رویداد بزرگ و درهم‌کوبنده در تاریخ معاصر ایران (اما فراموش شده ذیل روایت‌های غالب) نسبت گفتمان تنظیمات ایرانی و برآمدن دولت مدرن با این دو رویداد بررسی خواهد شد. با مفهوم حکومت‌مندی تلاش خواهد شد برآمدن تنظیمات ایرانی تشریح گردد؛ بدین ترتیب حکومت بر فقر که از دل وبا بیرون می‌زند و در پزشکی مدرن نهادمند می‌گردد و حکومت بر ثروت که از دل قحطی بیرون می‌زند و در قالب تنظیم مالی نهادمند می‌گردد به عنوان دو روند اساسی حکومت‌مندی و انضباط ایرانی بررسی خواهند شد و نسبت آن‌ها با اندیشه‌ی دولت فراگیر مورد بحث قرار خواهد گرفت.

مفاهیم اصلی: استبداد/تنظیمات، حکومت‌مندی، دولت مدرن، وبا، قحطی

مقدمه

روند رایج تاریخ‌نویسی در ایران از یک سو دولت را به مثابه کارگزار اصلی و محور تاریخ‌نویسی در نظر دارد و از دیگر سو فهم دولت را در درون گفتمان استبداد ایرانی متصلب می‌کند به‌گونه‌ای که سازوکار استبداد - به‌مثابه یک ساختار زیرین فراتاریخی^۱ و در عین حال عاملی مانع ساخت‌یابی -

* . هیئت علمی دانشگاه علم و فرهنگ تهران، گروه مطالعات فرهنگی Arash.heydari83@gmail.com

مجله جامعه‌شناسی ایران، نوزدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۹۷، ص ۱۲۶-۱۴۸

دولت‌های مختلف را در تاریخ ایران روی کار آورده و از دیگر سو فرو می‌پاشند. با این فهم، تاریخ ایران در درون چرخه‌ای از برآمدن و فروپاشی دول استبدادی فهم می‌شود و گسست‌ها و چرخش‌های گفتمانی چندان مد نظر قرار نمی‌گیرند. مقاله حاضر از یک سو با این رویکردها تعیین تکلیفی نظری می‌کند و از دیگر سو تلاش دارد نشان دهد اندیشه دولت مدرن در ایران اگرچه با برآمدن رضاشاه فهم می‌شود اما تبار گفتمانی آن را باید در رویدادهای فراموش شده و میانجی‌های محوشونده ایران عصر ناصری جست‌وجو کرد. از دل این تبارشناسی است که از یک سو می‌توان برآمدن گفتمان استبداد ایرانی را فهم کرد و از دیگر سو الگوی حکومت‌مندی دولت مدرن را در قالب گفتمان تنظیمات ایرانی فهم کرد. به نظر می‌رسد در این دوره تاریخی پر اهمیت است که گسستی عمیق در شیوه اداره کردن جامعه رخ می‌دهد و صورت‌بندی جدیدی از رابطه ملت-دولت، در قالب اداره کردن و سلطه خلاق، را پدید می‌آورد. بدین ترتیب به نظر می‌رسد قرارگیری در سنت رایج اندیشه دولت مدرن ایرانی پاره‌های بزرگی از تاریخ معاصر ایران را کنار می‌گذارد و در فهم سازوکارهای رابطه قدرت و گفتمان ناکارآمد است؛ چراکه تنها بر وجه سرکوبگر قدرت تأکید دارد و وجوه خلاق قدرت را در پرتو نهاد است. در جغرافیای سیاسی ایران مدرن از برهه‌ای به بعد و در پی رخدادهایی ویرانگر نظم پیشین یک‌سر در هم کوبیده شد (حتی اگر عناصری از آن در سطح دال‌های شناور باقی مانده باشد) و نظم جدیدی پی‌ریزی شد که بر مبنای قدرت فردیت‌ساز و حکومت بر بدن‌ها و ذهن‌ها قرار داشت. این قدرت جدید که نام *گفتمان تنظیمات ایرانی* را بر آن می‌نهیم تلاش دارد در قالب گزاره‌هایی جدی حقیقتی را تولید کند که هرآنچه در نسبت با ناتوانی قدرت در اداره کردن جمعیت قرار می‌گیرد را استبدادی فهم کند. به عبارت دیگر استبداد نامی است برای عدم تنظیمات. حتی اگر این گفتمان در تثبیت خود در سطوح کرداری و نهادی توفیق آرمانی نداشته باشد اما حقیقت رایجی است و گونه‌ای یوتپیای قدرت که به نظر نگارندگان کماکان بر فضای گفتمانی رابطه ملت-دولت هژمونی دارد و در تکاپو برای تحقق خود است.

تنظیمات ایرانی همانا سودای نوعی حکومت‌مندی است. حکومت‌مندی در وهله اول اشاره دارد به این که چگونه در باره حکومت کردن می‌اندیشیم. به عبارت دیگر اشاره‌ای است به ذهنیت‌های حکومت! بدین ترتیب حکومت‌مندی که ترکیبی است از حکومت (government) و ذهنیت (mentality) الگویی است از سوژه‌سازی و تبدیل کردن اشیاء و چیزها به موضوع حکومت با یک ذهنیت خاص تاریخی. ذهنیتی که بسته به ابژه‌ای که قرار است کنترل، رصدپذیر و اداره‌پذیر شود، مجموعه دانشی را در بر دارد که در اختیار کارشناسان آن حیطة است. کارشناسانی که خود کارگزارانی هستند که این ذهنیت تاریخی از خلال آن‌ها عبور می‌کند و آن را بدل به سوژه حکومت‌مندی می‌کند (نه اینکه قدرت و حکومت‌مندی

1. Mentalities of government

در اختیار آن کارشناسان باشد). حکومت‌مندی دست آخر در پی حکومت کردن بر «خود» است و برساختن سوژه‌ای که خودش بر خودش اعمال کنترل کند. بدین ترتیب حکومت‌مندی به وجه فنی اندیشه و نهادها و کردارهای مرتبط با آن نظر دارد و نه وجوه انتزاعی در آن معنایی که مورخان و اندیشمندان با آن درگیرند (دین، ۲۰۱۰: ۲۷).

اگر بتوان فصل مشترکی برای اندیشه‌های ایرانی در زمینه علوم انسانی در وجوه مختلفش در نظر گرفت، به نظر می‌رسد این فصل مشترک استبداد ایرانی است که خصیصه اصلی دولت و حکومت در ایران است از دیرباز تا کنون. حال ابهام اصلی در این نقطه است که خود استبداد به مثابه یک هستی نظری چگونه تبدیل به مسئله شده است و در تقابل با چه چیزی به مثابه ارزش و حکمرانی خوب طرح شده است. به عبارت دیگر اگر استبداد، حکمرانی بد است چه چیز حکمرانی خوب محسوب می‌شود؛ و این حکمرانی خوب چه نسبتی با دولت مدرن و گفتمان تنظیمات ایرانی دارد و چه غایتی در سر می‌پرورد؟

با این وصف پرسش‌هایی اساسی که در مقاله حاضر مد نظر قرار دارند عبارتند از:

الف- نسبت تنظیمات ایرانی (گفتمان دولت فراگیر مدرن) با حکومت‌مندی چیست و از چه بستر تاریخی ناشی می‌شود؟

ب- تبارشناسی اندیشه دولت مدرن در ایران چه الزاماتی برای اندیشه سیاسی معاصر در پی دارد و تاریخ سیاسی را چگونه بازنویسی خواهد کرد؟

روش پژوهش

روش پژوهش حاضر تبارشناسی است. در تبارشناسی آنچه اهمیت دارد نوشتن تاریخ دیگرگون و تمرکز بر رویدادهای ساختارساز است نه تمرکز بر ساختار به مثابه امری بدیهی و فراتاریخی. در این روش دوره‌بندی رایج تاریخی (که تاریخ ژنرال‌ها و دولت‌ها است) در پراگماتر گذارده می‌شود و خود تغییر موضوع بررسی تاریخی می‌شود نه بدیهی فرض کردن تغییر. بدین معنا که گفتمان‌ها چگونه در طول تاریخ دوام می‌یابند و یا از بین می‌روند و چگونه گفتمانی به جای گفتمانی دیگر می‌نشینند. گفتمان جدید در این اندیشه محصول رویدادهای تاریخی است که غالباً از منطق تصادف تبعیت می‌کنند (نه منطق ساختار زیربنایی یا آگاهی تاریخی). بدین ترتیب رویدادهای دوران ساز و فراموش شده نظم پیشین را بر هم می‌زنند و نظم جدید، در نسبت با دانش/قدرت و در الگوی حکومت بر بدن‌ها و ذهن‌ها برای ایجاد شیوه جدیدی از حکومت کردن پدید می‌آید. این قدرت جدید، که قدرت مشرف بر حیات نیز نامیده می‌شود، تلاش دارد همه‌چیز را تفرد بخشد و رصدپذیر کند و منطق نهایی این قدرت همان منطق سودمندی و کاربردی است. این قدرت جدید

خاستگاهش در درون دولت نیست بلکه پراکنده و منتشر است و نهایتاً در دولت است که نهادمند می‌گردد (بنگرید به فوکو، ۱۹۷۲، ۱۹۶۸، ۱۳۹۳، ۱۳۸۹، ۱۳۸۴). در پژوهش حاضر این روش را برای توضیح برآمدن تنظیمات ایرانی یا دولت مدرن در ایران به کار می‌بندیم. الگوی کاربست این روش برای خوانش تنظیمات ایرانی در وهله اول، مانند روش تبارشناسی، تعیین و تکلیف با روندهای رایج خوانش تاریخ دولت-ملت در ایران است و در مرحله بعد ارائه تاریخی بدیل برای فهم گفتمان جدید. در این روش گزاره‌های جدی و اثرگذار (و نه معروف و آرمانی) در آغازین لحظات تولد مدرنیته ایرانی در درون گفتمان تنظیمات مد نظر قرار می‌گیرند.

نظریه پردازان استبداد ایرانی

طرح اصلی مضامین نظری مبتنی بر اندیشه استبداد و انحطاط و امتناع را در سه دسته مورد بررسی قرار می‌دهیم. دسته اول نظریه‌پردازان ساختارگرا که به شدت از مضامین مارکس، و همچنین استبداد شرقی ویتفوگل، و میراث‌های دولت مطلقه پری اندرسون متأثر است. دسته دوم نظریه‌پردازانی هستند که بر محور تاریخ اندیشه و تاریخ ایده به مسئله استبداد و انحطاط می‌پردازند. تبار این رویکرد تباری است نزدیک به سنت‌ایده‌آلیسم آلمانی و خاصه هگل. الگوی اصلی این رویکردها تمرکز بر آگاهی و یا وجدان نگون بخت (اصطلاحی از هگل) ایرانی است. رویکرد سوم که رویکردی نقادانه است و به مباحث جدید در تاریخ نویسی نظر دارد بر مسئله بازنمایی و واسازی و گفتمان تأکید دارد که می‌توان این الگو را نسبت به دو رویکرد پیشین در اقلیت گفتمانی دانست. برای پرهیز از طویل شدن بحث شاخص‌های اصلی این رویکردها را در جدول زیر خلاصه می‌کنیم.

نظریه‌پردازان کلیدی	مضامین اصلی	متأثر از
ساختارگرایان		
همایون کاتوزیان	طبقات غیر کارکردی/جامعه‌ی کلنگی/ شبه مدرنیسم استبدادی (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ۱۳۹۰، ۱۳۷۲، ۱۳۸۸، ۱۳۸۵)	ویتفوگل، مارکس، پری اندرسون
احمد اشرف	فقدان اصناف و جامعه‌مدنی سازمان‌یافته/ فقدان انباشت سرمایه به خاطر استبداد دولتی (اشرف، ۱۳۵۶)	ماکس وبر، کارل مارکس
آبراهامیان	انزوای واحدهای تولیدی/ فقدان تمایز کارکردی طبقات و آگاهی طبقاتی/ کشمکش گروهی (آبراهامیان، ۱۳۷۷)	مارکس، لوکاچ، ای. بی. تامپسون
پرویز پیران	امنیت به مثابه کلان روایت/ استبداد به مثابه مکانیسم سازگاری با وضعیت ناامن (پیران، ۱۳۸۴)	نظریه‌ی آنومی دورکیم، ویتفوگل، مارکس
تاریخ اندیشه، ایده و آگاهی		
سید جواد طباطبایی	آگاهی نگون‌بخت ایرانی/تصلب اندیشه/انحطاط	هگل و ایده‌آلیسم آلمانی

نظریه‌پردازان کلیدی	مضامین اصلی	متأثر از
	اندیشه/تعارض ایده‌های سنتی و مناسبات مدرن/ هویت ایرانی (طباطبایی، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۶)	
حسین آبادیان	مفاهیم قدیم و اندیشه جدید/بحران آگاهی و تکوین روشنفکری/ نادقیقی مفاهیم (آبادیان، ۱۳۸۸، ۱۳۸۸، ۱۳۸۳)	هایدگر و ایده‌آلیسم آلمانی
آرامش دوست‌دار	انحطاط و امتناع اندیشه/ دینداری و آگاهی نگون بخت (دوست‌دار، ۱۳۷۰، ۲۰۰۴).	بوکهارت، هگل
بازنمایی و گفتمان		
عباس ولی	تاریخ نویسی وارونه/اسازی/تاریخ تفاوت، اسطوره استبداد (ولی، ۱۳۸۰)	دریدا
توکلی طرقي	تجدد بومی/برساخت هویت ایرانی/ بازسازی خویشتن در آیین‌های غرب (طرقي، ۱۳۸۲)	فوکو
محمد علی اکبری	هویت جدید ایرانی/ ناهمخوانی فرهنگ و سیاست/ برساختن هویت ایرانی/ فقدان هویت جامعه‌ای (اکبری، ۱۳۸۴)	فوکو
افسانه نجم‌آبادی	برساختن وطن با حلقه‌ی مفقوده زن/گفتمان مشروطه و آزادی (نجم‌آبادی، ۱۹۹۸؛ ۱۹۹۵، ۱۹۹۶، ۱۹۹۳)	پسا استعمارگرایی، فمینیسم متأخر

مواجهات نظری با نظریه‌های رایج

همان‌طور که در پژوهش‌های مربوط به دو دسته نخست (ساختارگرایان و ایده‌آلیست‌ها) مشاهده می‌شود این نظریه‌ها یا در بن بست ساختارگرایی گیر افتاده‌اند و یا در بن بست ایده‌آلیسم. این دو بن بست در آرای تبارشناسانه حل می‌شوند. بدین معنا که نه ساختار زیربنایی بنیادین وجود دارد که همه چیز را توضیح دهد و نه عقلانیت ناب تاریخی و آگاهی محور. هر چه هست تقارن یا عدم تقارن تاریخ‌های متفاوت ناهمزمان است که می‌توانند در یک لحظه خاص در یک فرم همزمانی گرد هم آیند و ساختار یابند. وبر در *اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه‌داری* چنین چیزی را مد نظر داشت یعنی: قرابت‌های انتخابی بین عناصر مختلف تاریخی در نتیجه یک تصادف تاریخی. گروه ساختارگرایان درگیر در فهمی ویژه از ساختار به عنوان یک ابژه تجربه‌گرایانه و ناب است. این ساختار خیالی همان مضمون منظومه در اندیشه والتر بنیامین است که برای نقد هگل، کلیت تاریخی را زیر سؤال می‌برد و از تاریخ حاشیه‌ها و تاریخ‌های فروسته سخن می‌گوید (بنگرید به گیلوخ، ۱، ۲۰۱۳). در فهم ساختارگرایی چون آلتوسر، ساختار در وهله نهایی یک انتزاع است و نمی‌توان در فهمی دکارتی از علیت به علت‌یابی تاریخی پرداخت (بنگرید به آلتوسر و بالیبار، ۱۳۷۲).

و همچنین حیدری و نصیری، ۱۳۹۴). در ساختارگرایی ایرانی (برخلاف نوع نگاه ساختارگرایی ایرانی چون آلتوسر) هرچه هست روند آرام و حرکت بی‌تاریخ ساختار است^۱ که نظریه‌هایی چرخه‌ای را پدید می‌آورد. زمان تاریخی در این اندیشه‌ها معنای خاصی ندارد. زمان تاریخی مردم ایران، پیامد بی‌زمانی و همزمانی ساختار زیربنایی است.

در روایت‌های تاریخی اینچنینی^۲ امتناع، انحطاط و استبداد کلیت‌هایی هستند که همه چیز را در خود جای می‌دهند. اما در رویکرد رقیب بسیاری چیزها است که ذیل کلیت جای نمی‌گیرد به عبارتی دیگر کلیت چیزی جز لحظه‌ای خیالی نیست. چیزی شبیه به بازنمایی خیالی در آیینۀ ایدئولوژی که آلتوسر (۱۳۸۸) در مقاله‌ی *ایدئولوژی و سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت* بیان می‌دارد و یا یکدستی خیالی ایگو (من) در اندیشه‌ی لاکان (۱۹۸۱) و در اثر *چهار مفهوم بنیادی روانکاوی*. کلیت^۳ در فهم آدورنو (۱۹۴۷، ۱۹۶۶) در آثار *دیالکتیک منفی* و همچنین *دیالکتیک روشنگری* یک شر است. کلیت چیزی جز هژمونی گفتمانی نمی‌تواند باشد.

لذا از این منظر نوشتن تاریخ، نه از بالا به پایین که از پایین به بالا ضرورت دارد. در این تلقی تأکید نه بر زمان خطی (چنانکه در آرای مرور شده مشاهده می‌شود) که بر زمان‌های پراکنده، گسسته‌ها و گفتارها ممکن است. در این معنا نوشتن تاریخ دولت‌ها، حکومت‌ها و ژنرال‌ها، به قول فوکو (۱۳۹۲)، تنها یک سرگرمی بی‌فایده است و چیزی را توضیح نمی‌دهد. آنچه که باید تشریح شود رابطه‌ی قدرت در معنای جدیدش است. تلقی همه‌ی رویکردهای فوق از قدرت یک تلقی کلاسیک است که مبتنی بر اعمال زور است. قدرت تنها سرکوب نمی‌کند بلکه مولد نیز هست و در همین تاریخی که به مثابه‌ی تاریخ سرکوب، زور، استبداد و انحطاط بازنمایی می‌شود قدرت^۴ پدیده‌هایی متکثر را تولید کرده است.

در دسته‌ی دوم که ایده‌آلیست‌ها و متمرکز شونده‌گان بر تاریخ اندیشه را شامل می‌شود آنچه قابل فهم است - به قول مارکس - ایستادن نظریه‌پرداز روی سرش است. خطایی بنیادین در فهم تاریخ وجود دارد و آن هم حواله کردن تاریخ به بستر ایده‌ها است. آنچه تاریخ را می‌سازد نه ایده، که بحران، رخداد و فاجعه است. به عبارت دیگر می‌باید نیرویی وجود داشته باشد که ایده‌ی پیشین را از درون منهدم کند و ایده‌ی دیگری را به جای آن بنشاند.

در دسته‌ی سوم (که پژوهش حاضر را باید امتداد این نوع نگاه دانست) توجه به چند نکته ضروری است:

۱. که لوی-اشتروس هم - با دنباله روی از سوسور - ساختارگرایی را بدون تاریخ مطرح می‌کند و یکی از باب‌های نقد - به ویژه از سوی ساختارگرایان از جمله پسا ساختارگرایان ایرانی) را بر خود گشوده است (سردبیر).

اول: آنچه مقاله حاضر را از عباس ولی جدا می‌کند فهم منطق گفتمان و شکل‌بندیش در نسبت با کردارهای گفتمانی-غیرگفتمانی است. صورت‌بندی عباس ولی به شدت همه چیز را گفتمانی می‌فهمد و از این رو است که نسبت وثیق‌تری با دریدا دارد تا فوکو. دوم: مرزبندی با کار توکلی طرقي فراتر رفتن از فهم گفتمان به مثابه بازنمایی صرف و یافتن چفت و بست‌های گفتمانی در دل امر واقعی است. سوم: کارهای نجم‌آبادی را می‌توان همسو با آرای توکلی ارزیابی کرد لذا مرز رساله حاضر با کارهای نجم‌آبادی نیز همان مرزهای مذکور است. نکته دیگر نظریه‌گریزی آثار نجم‌آبادی است که او را به سمت روایت‌های تاریخی می‌کشد.

وبا و قحطی به مثابه دو میانجی ناپدید شونده

(۱) وبا

گسترش وبای بزرگ ۱۲۳۶ در ایران بی سابقه بود. در خلیج فارس روزی ۱۵۰۰ نفر را می‌کشت و چون بناچار اجساد را به دریا می‌ریختند، بیماری شدت کرد (ناطق، ۱۳۵۶، ص. ۳۱، لانگمیت، ۱۹۶۱: ۲). حاج زین العابدین می‌گوید که ۶۰۰۰۰ نفر در رشت به خاطر طاعون مردند. در ۱۲۵۰ بازم وبا آمد و در همین سال طاعون به کردستان زد. همچنین در سال ۱۲۵۲ نیز وبای سختی به ایران زد. در ۱۲۵۴ طاعون به آذربایجان راه یافت و مراغه و اردبیل را فرا گرفت. همان سال اصفهان هم وبازده شد. در ۱۲۶۲ در ماه رمضان وبا در قسلان دریپوست. در ۱۲۶۳ وبای آذربایجان ۶۰۷۷ نفر را نابود کرد. در ۱۲۶۴ وبا به آذربایجان راه یافت و ۵۰۰۰ نفر را کشت. طبق گزارش‌های روزنامه وقایع اتفاقیه در ۱۲۶۵ طاعون در ارومیه تنها در یک روز ۴۰۰ نفر را کشت. در اواخر ۱۲۶۷ وبای شدیدی در تهران شایع شد و تا اوایل ۱۲۶۸ دوام داشت. در ۱۲۶۹ وبا در تهران عود کرد اما شدت‌ش مانند قبل نبود. روزنامه وقایع اتفاقیه در ۶ صفر ۱۲۶۹ نوشت که مردم تهران از ترس وبا به قم پناه برده‌اند و در این شهر خانه‌ای که از زوار خالی باشد پیدا نمی‌شود و مردم روی قبرستان‌ها هم چادر زده بودند (ناطق، ۱۳۵۶، ص. ۳۵-۳۰). در ۱۲۷۳ وبای دیگری به ایران رسید گوینو می‌نویسد «هرکس دوپا داشت و می‌توانست فرار نماید، برای حفظ جان خود از پایتخت گریخت. مردم چنان می‌مردند، که گویی برگ از درخت می‌ریزد و با این‌که در تهران آماری برای شمار مردگان وجود ندارد، من تصور می‌کنم که بیش از یک سوم سکنه شهر در اثر وبا مردند» (گوینو، سه سال در ایران، ۹۴-۹۵). در ۱۲۷۷ وبا به تبریز بازگشت و ۲۴۸۴ نفر را کشت. در ۱۲۷۹ وبا در استرآباد شروع شد. در ۱۲۸۴ وبای شدیدی ایران را گرفت دکتر تلوزان شمار کشته شدگان این وبا را کمتر از صد هزار نفر نمی‌داند (ناطق، ۱۳۵۶، ص. ۳۶).

- در مجموع به گزارش فلور (۱۳۸۷) درمیان ۱۸۲۰ (۱۱۹۵ ه.ش معادل ۱۱۲۳۵ ق.ه) و ۱۹۰۵ (۱۲۸۳ ه. ش معادل ۱۳۲۲ ق.ه) هفت اپیدمی عمدهٔ وبا، شناخته شدند.
- ۱- درسال ۱۸۲۱، اپیدمی وبا در خلیج فارس آغاز و به شیراز و اصفهان کشیده شد و برای دو سال در مرکز کشور پابرجای ماند.
- ۲- درسال ۱۸۲۹، دومین اپیدمی کوبنده درهند منشاء گرفته واز سوی افغانستان به ایران وارد شد و درسال ۱۸۳۰ از طریق سواحل دریای خزر به تفلیس رسید.
- ۳- طی ۱۸۴۷-۱۸۴۵ اپیدمی سوم رویداد. بر اساس گفتار دکتر کلوکه ۱۰ درصد از جمعیت تهران (۱۲۰۰۰ نفر) مردند. در تبریز، حدود ۱۲۰ نفر در روز فوت می کردند.
- ۴- طی ۱۸۵۳-۱۸۵۱، چهارمین اپیدمی روی داد و برای چندسال فعال و پابرجای ماند؛ براساس یادداشت دکتر کلوکه، تهران بین ۱۵ هزار تا ۱۶ هزار نفر را در نتیجهٔ وبا از دست داد.
- ۵- در ۱۸۶۹-۱۸۶۸ وبا به ایران راه یافت. درسال ۱۸۶۹ به تبریز یورش آورده دوباره اوج گرفت. گفته می شود که وبا حدود ۵۰۰ مرگ در روز را در تهران در ژوئن ۱۸۶۹ موجب شده و در شیراز نیز در جولای ۱۸۶۹ مجموعاً ۵۰۰۰ مرگ سبب شده بود.
- ۶- در ۱۸۹۰-۱۸۸۹، ششمین اپیدمی نیز روی داد. وبا از طریق خلیج فارس سراسر کشور را درنوردید و در سال ۱۸۹۲ نیز به اروپا رسید. فقط در شوشتر، ۲۰۰۰ مرگ گزارش شد.
- ۷- هفتمین اپیدمی درسال ۱۹۰۳ رویداد و تا ۱۹۰۵ ادامه یافت (فلور، ۱۳۸۷، ۱۵)

۲) قحطی

احمد سیف (۲۰۱۰) گزارش چند قحطی را در ایران می دهد که منجر به کاهش مالیات این مناطق شد. با استناد به سفرنامه مونیبر گزارش قحطی بزرگ ۱۸۱۱-۱۸۱۰ / ۱۱۸۸ ه.ش - ۱۲۲۴ ه.ق را می دهد که منجر به کشته شدن بسیاری از فقرا و کودکان شد. مونیبر می نویسد که دولت هیچ برنامه ای برای کنترل قحطی ندارد نه در اکنون و نه برنامه ای برای آینده دارد. در ۱۸۱۶ م- ۱۱۹۴ ه.ش - ۱۲۳۱ ه.ق قحطی به ایران می زند که منجر به آدم خواری در کاشان می شود. با استناد به گزارش جانسون در ۱۸۱۷ سیف می نویسد که فقط در کاشان ۱۰۰۰۰ نفر از گرسنگی کشته شدند. کاهش مالیات گیلان و اصفهان در ۱۸۲۴ حاکی از بروز یک قحطی دیگر در این مناطق است. در ۱۸۳۲-۱۸۳۰ (معادل ۱۲۰۸-۱۲۱۰ ه.ش/ و ۱۲۴۷-۱۲۴۵ ه. ق) قحطی و وبا توّمان به ایران می - زند. وبا و طاعون ایالت های جنوبی و مرکزی را درنوردید و قحطی در حاشیه دریای مازندران فراگیر شد. در ۱۸۵۱ م- ۱۲۲۹ ه.ش - ۱۲۶۷ ه.ق وبا به کرمان زد. در سال ۱۸۶۰-۱۸۶۱ معادل ۱۲۳۸ ه.ش و ۱۲۷۶ ه. ش وبا و قحطی توّمان به ایران زد و بخش بزرگی از جمعیت تولیدی ایران را تلف

کرد. مازندران و آذربایجان شدیدتر از جاهای دیگر به این بلا دچار شدند (سیف، ۲۰۱۰، صص. ۲۹۲-۲۹۱).

بر اساس اسناد وزارت خارجه بریتانیا و به نقل از سیف (۱۳۷۳: ۵۵) در فاصله ۳۰ سال ۱۸۷۵-۱۹۰۵ بیش از ۲۲ بار یعنی بیش از ۷۰ درصد موارد محصولات کشاورزی به علت کم آبی دچار مشکل شدند. گزارش‌هایی از بروز قحطی شدید در ولایات ایران در سال‌های ۱۲۷۳ ه.ق وجود دارد (اسناد تاریخی خاندان غفاری، ۳۱۷). این قحطی‌ها در ۱۲۷۷ به غارت نانوایی‌ها و در ۱۲۸۲ به قیام و دادخواهی زنان منجر شد (شعبانی، ۱۳۹۳: ۱۱۴). قحطی در ۱۲۸۹ نیز ادامه پیدا کرد: «قم که در آمار نفوس پیش از قحطی در سال ۱۲۸۴ عده ۲۵۳۸۲ نفر ثبت ده بود در آماربرداری بعد از قحطی، در سال ۱۲۹۱ هجری، ۱۴۰۰۰ نفر گزارش شد. دوسوم سکنه کازرون یا از بی‌غذایی مردند یا شهر را ترک گفتند. جمعیت سبزوار از ۳۰۰۰۰ به ۱۰۰۰۰ و جمعیت کنگاور از ۲۵۰۰ به ۱۰۰۰ نفر کاهش پیدا کرد (نقل از تاریخ دارالایمان قم، ص. ۲۹ و همچنین ایران و مسئله‌ی ایران کرزن).

مراکز عمده جمعیت و نواحی شهری بیشترین آسیب را از قحطی دید».

قحطی اگرچه بارها ایران را فراگرفته اما قحطی سال ۱۲۸۸ ه.ق/ ۱۲۵۰ ه.ش/ ۱۸۷۱ م. یکی از جدی‌ترین و فجیع‌ترین رویدادهای تاریخ معاصر ایران است. یکی از دلایل عمده روی کار آمدن سپهسالار برای تنظیمات دولت همین قحطی است که پایه‌های قدرت قاجار را تا مرز فروپاشی لرزاند.

تخمین کشته‌های حاصل از قحطی بزرگ ۱۲۵۰/۱۲۸۸/۱۸۷۱ بین یک و نیم تا سه میلیون متغیر است. برای مثال آدمیت (۱۳۵۱) در کتاب *حکومت قانون و اندیشه ترقی* (ص. ۱۲۰) تعداد این کشته‌ها را ۲ میلیون نفر، جیمز باست (۱۸۸۶) در کتاب *ایران سرزمین امام‌ها* تعداد کشته شدگان را ۳ میلیون نفر می‌داند و جان بلاو در سفرنامه خود این تعداد را ۱/۵ میلیون نفر تخمین می‌زند. بدایع نگار این رقم را ۲/۵ میلیون نفر می‌داند (بنگرید به سیف، ۲۰۱۰: ۲۹۶). جان فورن (۱۳۸۵) قحطی ۱۲۸۸ را ضربه‌ای مهلک به اقتصاد ایران می‌داند (ص. ۱۸۸). «رالیسنس بسال ۱۸۵۰ جمعیت ایران را ده میلیون نوشت، اما در سال ۱۸۷۳ پس از وقوع دو بار آفت طاعون و قحطی به شش میلیون رسید. ارقامی که نویسندگان دیگر در بیست سال اخیر نوشته‌اند بین پنج و ده ملیون نفر است» (کرزن، ص. ۵۸۵).

اولیور سنت جان نوشت که یزد و اصفهان و مشهد سخت‌تر از همه لطمه دیدند و یک سوم جمعیت خود را در اثر مرگ و میر و مهاجرت از دست دادند. در باره رقم کل تلفات کشور روایات مختلفی وجود دارد که گیلبر آن را ۱/۵ میلیون نفر ذکر کرده که برابر با ۲۰ تا ۲۵ درصد از جمعیت ۶ تا ۷ میلیونی ایران آن روز است. قحطی سال ۱۲۸۸/۱۸۷۲ فاجعه‌انگیزترین رویداد در تاریخ معاصر ایران جلوه‌گر شد. این قحطی به گواه حاج محمد حسین امین‌الضرب روزی سیصد تا چهارصد کشته داد. سال بعد، خشک‌سالی با بیماری طاعون و وبا همراه شد. زمستان سرما و باران

کار مردم را تمام کرد و کار از کار گذشت (ناطق، ۱۳۸۹: ۳۲۰). مردم پایتخت این اشعار را ساخته به‌طور تصنیف می‌خواندند: «شاه کج کلا/ رفته کربلا/ گشته بی‌بلا/ نان شده گران/ یک من یکقران/ یکمن یکقران/ ما شدیم اسیر از دست وزیر/ از دست وزیر؛ مقصود از وزیر، میرزا عیسی پسر میرزا موسی وزیر سابق تهران است که بعد از پدر تازه به‌وزارت تهران و پیش‌کاری نایب السلطنه برقرار شده بود (مستوفی، شرح زندگانی من، ۱۱۰).

راوندی می‌نویسد: «به گفته همان بینندگان خارجی، تنها در قحطی ۸۸-۱۲۸۷ نزدیک به دو میلیون نفر به چنگال مرگ افتادند» (جلد ۶، ۴۸۹) در افضل‌التواریخ می‌خوانیم: «و الله! به رأی العین دیدم که: مردم در سر گذرها از گرسنگی می‌مردند» (ص. ۳۹۴). محمد تقی بیگ ارباب قمی در کتاب تاریخ دارالایمان قم می‌نویسد: «مردم، تنها جرأت نداشتند از خانه بیرون روند. هرکس تنها در کوچه به دست می‌آمده، او را گرفته قوت خود می‌ساختند» (ص. ۶۰ تاریخ قم، ص. ۶۹ گرنی و صفت گل، ۱۳۹۲). فیض در وقایع قحط یک هزار و دویست و هشتاد و هشت می‌نویسد: «مردی را در حین دزدیدن و خفه کردن طفلی می‌گیرند. شاهد می‌گفت این مرد را در خرابه‌های ارک مکرر دیده‌ام. دیروز در آن خرابه‌ها دو کله طفل که پوست از سر او کنده بوده زبان‌های او را بریده بودند مشاهده کردم. معلوم شد که این مرد آن اطفال را هم کشته در خرابه‌های ارک به گوشت این اطفال سدّ جوع می‌نمود» (فیض، صص. ۱۱۸-۱۱۷). شواهدی از بیرون کشیدن اجساد مردگان و سلاخی آنها و جای گذاشتن استخوان‌های آنها در گورستان در رساله فیض دیده می‌شود (فیض، ص. ۱۱۸). شخصی دیگر «روزی از شدت جوع دختر عموی خود را کشته تنوری که در خانه داشتند گرم کرده و گوشت‌های او را کباب می‌نمود» «شخصی به منزل حاکم شرع می‌رود و گزارش می‌دهد که پسر ۵-۶ ساله‌اش مفقودالثر شده: «در خانه‌ها جست‌وجو می‌نمودیم تا این‌که امروز سر آن طفل را در خانه ... همسایه خود به دست آورده که او را کشته، گوشت‌های او را خورده بودند» (ص. ۱۱۹).

رساله‌های پسا فاجعه: برآمدن گفتمان تنظیمات

مسئله تنظیمات یکی از محوری‌ترین ایده‌های رسائل انتقادی و سیاسی فجری است و آغازین رساله‌های اصلاحی و انتقادی بر محور تنظیمات نوشته شده‌اند. اصطلاح تنظیمات ویژه عثمانی معادل اصلاح‌طلبی در زبان فارسی است. تنظیمات عثمانی در ۱۲۵۵ در عثمانی آغاز شد و موج گسترده‌ای به راه انداخت و ایران را نیز درگیر خود کرد. اشاره می‌شود که سال‌های ۱۲۵۱-۱۲۵۴ سالهایی وبایی در تاریخ ایران بوده‌اند و عثمانی نیز همواره درگیر در بلای وبایی بوده است که از طریق هندوستان وارد ایران و عثمانی می‌شده و تلفات سنگینی نیز در عثمانی بر جای گذاشت.

فرمان تنظیمات عثمانی در ۱۵ رمضان ۱۲۵۵ ه.ق در روزنامه رسمی به طبع رسید و اصلاحات وعده داده شده در سه محور اصلی بدین شرح بودند: ۱- جان و آبرو و اموال مردم در امنیت است و با همه مردم به یکسان عمل می‌شود ۲- نظام گردآوری مالیات تغییر یافته و اصلاح می‌شود ۳- سربازگیری تابع مقررات خواهد بود. برخی محققان گفته‌اند که در واقع هدف از اجرای تنظیمات حفظ و افزایش قدرت دولت بود تا مردم‌سالاری. امیرکبیر به واسطه درگیر بودن در مذاکرات مرزی و انعقاد قرارداد با عثمانی در آن کشور بود و از نزدیک با تنظیمات آشنا شد. آدمیت معتقد است که روسیه و غرب تأثیر بیشتری بر امیرکبیر نهادند تا عثمانی (آل داوود، ۱۳۹۱).

رساله کشف/غرائب یا رساله مجدییه از مجدالملک سینکی جزو اولین رساله‌های انتقادی در دوران قاجار است که بعد از قتل امیرکبیر و در انتقاد به حکومت‌داری نوشته شده است. این کتاب در حول و حوش ۱۲۸۶ یا ۱۲۸۷ نوشته شده است و ارزش آن نه فقط در نوع نگاه به قدرت و سیاست و حکومت که از نظر ادبی نیز متنی متفاوت است. ارزش این رساله برای ما هم‌زمانی آن با وقوع قحطی بزرگ است. محوریت بحث رساله مذکور با آشفتگی و اغتشاش بی‌حد و حصر است که هیچ جا هیچ ملاک درستی نمی‌توان یافت و این آشفتگی همه سطوح اجتماعی را در نور دیده است. رساله‌ی دستور/الاعقاب از میرزا مهدی نواب طهرانی در سال ۱۲۶۰ نوشته شده است این رساله که نقدی تند و تیز است بر حاج میرزا آقاسی در «معاصی ملت» و ظلم دولت‌مردان قلم‌فرسایی می‌کند. شاید بتوان ادعا کرد پروبلماتیک شدن مردم و ملت در مقابل دولت در این اثر سازمان مشخصی به خود می‌گیرد. این کتاب مجموعه‌ای از داستان‌هاست در باب ظلمی که به افراد می‌رود و مقصر آن را وابستگان به صدر اعظم و دولت می‌داند. از این حیث این رساله را می‌توان در چارچوب نوشتن تاریخ مردم در مقابل تاریخی که از شکوه ژنرال‌ها و دولت سخن می‌راند فهم کرد. نویسنده کتاب سرتاسر کتابش پر از روایت‌هایی است از تظلم‌خواهی بی‌فرجام، ضبط اموال و زمین‌ها، ویران کردن روستاها و اندوختن مال و ثروت از صاحبان قدرت. این رساله شاید اولین رساله سیاسی انتقادی در دوران قاجار و حتی تاریخ ایران باشد که با برجسته کردن ملت/رعیت در مقابل دولت/حکومت تاریخی دیگرگون می‌نویسد و مراعات حقوق ملت در برابر دولت را به مسئله بدل می‌کند و این ظلم‌ها را به بی‌لیاقتی حکام و فقدان انتظام امور (به عنوان محور حکومت‌مندی و نظم جدید) نسبت می‌دهد. پرسش از عدالت قضایی برای مردم و مفلوکان پریشی است که نویسنده بارها و بارها در روایات خود پیش می‌کشد. نویسنده مسئله نظم را در مرکز تأملات خود دارد و بی‌قاعدگی و جهل حکام را دلیل وضع اسفبار مملکت می‌داند. این که انتصابات و عزل‌ها بر هیچ قاعده‌ای نیست و چه بسا شاید حيله‌گری می‌تواند از گدایی به حاکمی ولایتی برسد.

سپهسالار در ۱۲۸۸ تنظیمات ایرانی را تدوین کرد و تحت عنوان «کتابچه تنظیمات حسنه دولت علیه ممالک محروسه ایران» در ۱۲۹۱ چاپ و از صفر ۱۲۹۱ اجرایی شد (ص. ۲۶۷). کتابچه

مذکور ولایات ایران را تقسیم‌بندی می‌کند که اولین الگوی بخش‌بندی و تنظیمات قدرت دولتی بر ولایات در تقسیم‌بندی جدید است. شاید این رساله را از این حیث باید در نسبت با تبارشناسی توسعه منطقه‌ای در ایران قرائت کرد.

مسئله امنیت راه‌ها خصوصاً در مواقع بحرانی مانند قحطی بزرگ ۱۲۸۸ و وجود راهزن‌ها و قطاع‌الطریق در راه‌ها حکومت را با معضلی جدی در مسئله راه‌ها مواجه کرده بود. راه‌ها به منزله عمده‌ترین اصل تجارت برای روس و انگلیس از یک سو و دولت ایران از سوی دیگر برای بالا بردن درآمد مسئله‌ای اساسی بود. بعد از قحطی ۱۲۸۸ و از دست رفتن کنترل حکومت بر جمعیت و جغرافیا و همچنین یخبندانی که مانع رسیدن غلات به بسیاری از شهرهای قحطی زده بود، راه‌ها بدل به مسئله‌ای جدی‌تر شدند. پرداختن به راه به عنوان نمادی از پیشرفت تثویز می‌شد. حاجی محمد میرزا کاشف در ۱۳۰۶ رساله‌ای در مورد *فواید راه آهن* می‌نویسد. او در این رساله بیان می‌دارد که بدبختی و عقب‌ماندگی ایران به خاطر نداشتن راه است «اگر معانی این مسئله را به قدر اطفال مدارس فرنگستان شکافته و فهمیده بودیم حالا صدبار راه‌های ملک ما ساخته شده بود. عیب و نقص بزرگ ما این‌ست که هنوز فایده و حسنات ساختن راه‌آهن را چنانکه باید نداشته‌ایم. خلاصه فقر و پریشانی ما، فلاکت ما، خرابی مملکت ما و صد قسم مصایب دیگر ما همه از نداشتن راه است» (ص. ۱۰). نویسنده بیان می‌دارد که اگر دولت می‌خواهد ترقی کند و در قدرت و ثروت بین‌المللی شریک شود و بدبختی و فقر و فلاکت را از ایران ریشه کن کند باید به راه‌ها توجه کند.

فصل اول این رساله واجد مضامینی جالب‌توجه‌اند در باب حرکت. اگرچه این رساله در فواید راه آهن نوشته شده است اما گوشه چشمی به توجیه فلسفی لزوم سرعت در جهان امروز دارد. او با ذکر مثال‌هایی از اروپا و داخل ایران نشان می‌دهد که منطق زمانی ایران با منطق زمان در اروپا نمی‌خواند و ایران می‌باید منطق حرکت را دیگرگون فهم کند. این رساله اگرچه در باب راه‌آهن نوشته شده است اما حاکی از چرخشی عمیق است در فهم هستی جدید. رساله فواید راه‌آهن را می‌توان از منظر گسستی هستی‌شناختی فهم کرد. زمان در جهان کلاسیک و زمان در جهان مدرن. چرخش این منطق زمانی از پاره‌های بلند به پاره‌های کوتاه که قابل مدیریت، انتظام‌بخشی، مقوله‌بندی و مدیریت زمانی باشند، مسئله‌ای است که این رساله را معنادار می‌کند. از نگاه این رساله- که می‌توان آن را رساله‌ای پسا قحطی نام نهاد بدین سبب که جای جای رساله از فقر و فلاکت سخن می‌رود- ایران زمان درونیش دچار ایراد است و نمی‌تواند با زمان پر سرعت بیرونی خود را هماهنگ کند. زمان همان حلقه مفقوده گسست گفتمانی است. مسئله حکومت بر بدن‌ها و جمعیت‌ها جز در حکومت بر راه‌ها موضوعیت ندارد و این مهم همه در پی یک هدف است: حکومت بر زمان. جهیدن از زمان دیروز به سوی آینده، برآمدن اسطوره پیشرفت و ترقی با تسخیر زمان به دست راه. از این روست که مسئله حکومت‌مندی را می‌باید در منطق تسلط بر زمان نیز فهم کرد.

مسئله راه‌ها در دوران قاجار، خاصه در قاجار پسا قحطی، یکی از محوری‌ترین اصول ترقی‌بازنمایی می‌شود. در این رساله جمعیت به مثابه یک بدن واحد بازنمایی و به موضوعی برای اداره دولتی تبدیل می‌شود. در اینجا دولت دیگر چوپان یک رمه نیست بلکه پدری است که باید از این فرزند مراقبت نماید. رساله بدین می‌پردازد که «حرکت داخله بدن» به واسطه خون است و رگ‌ها. این که انسان امروز معادن را استخراج می‌کند و غلات و محصولات کشاورزی را به واسطه کانال‌ها و شوسه‌ها و رودخانه‌ها به جای مخصوص می‌برد بسیار شبیه به بدن انسان است در جابه‌جا کردن مواد غذایی به واسطه خون و رگ. او حیات و ممت ملت را در گرو گره خوردن با نظم جدید و منطق مناسبات نوین جهانی می‌بیند و انحطاط ایران را در فقدان حرکت خارجی و در خودماندگی فهم می‌کند. او راه را نماد ترقی و بنیاد پیشرفت می‌داند. و پیشرفت همانا تغییر الگوی حکومت‌داری و حکومت بر همه سرزمین است. نویسنده با آوردن آمارها و شاهدهایی در باب به‌صرفه بودن راه‌آهن از هر جهت تأکیدی ویژه روی جابه‌جایی غله و گندم، ارزانی و سرعت جابه‌جایی آن دارد و بیان می‌دارد: «چه قدر جای افسوس و تعجب است که پس از آن قحطی‌های سخت پی در پی ایران و به‌خصوص این قحطی آخر سال ۱۲۸۹ هجری که نصف بیشتر مردم ایران را تلف و دربه‌در کرد و اکثر از بلاد و دهات را ویران و خالی از سکنه کرده و هزاران نفوس محترمه مسلمان و برادران دینی ما را به لقمه نان جوی به حسرت گذاشت؛ باز پس از نجات از آن بلای عظیم در صدد [رفع] آن نیفتاده و حال این که گرانی و کمیابی مأكولات همه روزه در هر گوشه مملکت موجود و ما را یادآور می‌شود؛ مثل این که اغلب ممالک ایران از خشک‌سالی و قحطی گرفتار صدمه هستند و بعضی جاها به واسطه وفور غله در زحمت و رنج و از حمل آن محل فروش، بواسطه نبودن راه عاجز. در یک جا غله در انبار پوسیده و در جای دیگر طالبان مشتریان آن نعمت از گرسنگی و ضعف می‌مردند» (صص. ۱۰-۸).

مجموعه مباحثی که پیرامون راه در این دوره در می‌گیرد خود را در چند اثر و قرارداد کلیدی نشان می‌دهد. برای مثال: امتیازنامه راه‌آهن (کراسه‌المعی ش ۲۶/۹۴۵۱، صص ۱۳۰۶-۱۲۹۹)؛ امتیازنامه راه‌آهن، از مسیو بوآتال فرانسوی (کراسه‌المعی شماره ۶/۹۴۵۲ صص ۱۴۳۶-۱۴۵۰)؛ ترجمه امتیازنامه راه‌آهن از محمد عارف خان افندی عثمانی، صورت قرارنامه راه اوجق به قزوین، قرارنامه راه آهن بین ایران و انگلستان، لایحه بوآتال درباره راه‌آهن انزلی به تهران و خلیج فارس از محمد عارف خان افندی. و مهمترین و شناخته شده‌ترین آن‌ها امتیازنامه رویتر است که در سال ۱۳۰۶ که به کتابچه راه‌آهن ایران نیز معروف است.

در ۱۳۰۷ ه.ق اعتمادالسلطنه کتابچه‌ای می‌نویسد به نام «قانون تسهیل ساختن طرق و شوارع». این قانون یک مقدمه و چهار باب و مؤخره‌ای دارد. هدف رساله بدین ترتیب بیان می‌گردد «مقصود از این لایحه این است که دولت بدون دیناری خرج در مدتی قلیل می‌تواند طرق و شوارع مملکت خود را بسازد، و وجهاً من الوجوه محتاج به دادن امتیاز به کمپانی اجنبی نیست و بدون هیچ خرجی تمام

معايير تسويه و تسطیح می‌شود. فقط مخارجی که دولت می‌نماید مواعبی است که به مهندسين و مأمورین داده می‌شود». این رساله در صدد است الگویی طراحی کند تا همه مردم ایران در ساختن راه مشارکت نمایند. فقرا کار کنند و ثروتمندان افرادی را برای کار اجیر کنند. حتی چارپایان نیز مشمول این قانون‌اند. حکومت بر فقر و ثروت در این رساله صورت‌بندی می‌شود.

رساله‌ی «قانون ورقه صحیح» از میرزا یوسف خان تبریزی ملقب به مستشارالدوله به قصد افزایش توان مالی دولت و به نیت ارتقا قدرت دولت نوشته شده است. این رساله مسئله مالی و بالا بردن درآمد دولت را به عنوان یکی از ارکان ترقی می‌شمارد که خود نمودی است از تغییر سازمان نگاه کردن به ثروت و تولد شیوه‌ای جدید از اقتصاد سیاسی در نسبت با جمعیت و جغرافیا. در این رساله می‌خوانیم: «این معنی بر ارباب دانش و ادارک پوشیده و مخفی نیست و دول روی زمین که روز به روز ترقی کرده قدرت سلطنت و قوه‌ی عسکریه خود را به اعلا درجه می‌برند، به واسطه پولی است که از مداخل دولتی عمل می‌آید» (مستشارالدوله، پیام بهارستان، ۱۳۹۰: ۴۰۶).

آنچه در همان بند اول رساله اهمیت دارد یکی نسبت دادن ترقی و پیشرفت با قوای عسکریه و نظامی است. قدرت نظامی به عنوان یکی از بنیادهای ترقی دیده می‌شود که پیش شرطش داشتن پول است. نکته پر اهمیت این‌که این پول نه از معجزات فراطبیعی عاید می‌شود و نه از زور عریان برای گرفتن مالیات؛ این پول محصول الگویی جدید است از قدرت انضباطی، قدرتی که در صدد است انضباط مالی را تعبیه کند، کاری که امیرکبیر حدود ۲۰ سال قبل از آن در صدد انجامش بود و ناکام ماند. این انضباط مالی نیازمند شکل جدیدی است از چیدمان نیروها و کارگزاران، نظم جدیدی از اشیاء را طلب می‌کند که افق دیگرگونی از رصد کردن نسبت رعیت/ملت با دولت و قدرت نظامی را پدید می‌آورد و همه ذیل یک وضعیت جدید به نام ترقی جمع می‌شود. دوتایی مقابل ترقی «غفلت»، «بی‌خبری»، «گرافه‌گویی»، «عوام و جهال» و «عقل ناقص» است. صفاتی که گفتمان استبداد نثار وضعیت می‌کند. مجموعه‌ای از ویژگی‌ها که مانع ترقی است. این ویژگی‌ها خود را در برابر دیگری به عنوان یک وحشی عقب افتاده بازنمایی می‌کند و انحطاط و امتناع و عقب‌افتادگی را ویژگی درون نسبت به شکوه بیرون بازنمایی می‌کند. بیرون/فرنگستان جایی است که قدرت نرم و انضباطی ترقی به بار آورده و درون/ایران جایی است که قدرت سخت بی‌قاعده (نام دیگری برای استبداد)، انحطاط و فلاکت: «کوچکترین دول فرنگستان، که وسعت خاکش بیش از آذربایجان نیست، مداخل دولتی زیاده‌تر از ایران دارد. جای هزار افسوس است که ملت ایران، با آن همه غیرت وطن و عصبیت و دین‌داری، از این مرحله غفلت دارند و خیال این معنی را نمی‌کنند که روز به روز بر قوت و قدرت دول همجوار افزوده می‌شود، از چه راه است؟ ما هم باید در فکر خودمان بوده و در خیال حفظ بیضه اسلام باشیم» (ص. ۴۰۶).

در این نقطه است که حکومت بر وبا همانا حکومت بر فقر است و حکومت بر قحطی حکومت بر ثروت. در در هم تنیدگی فقر/ثروت.

پزشکی بدن فقرا را رصدپذیر می‌کند و نظام مالیه ثروت اغنیا را؛ از دیگر سو نظام مالیه با کمک گفتمان سلامت، توان بدنی فقیر را به مثابه الگویی از ثروت به کار می‌گمارد که در رساله اعتمادالسلطنه در باب راه‌سازی در عریان‌ترین شکل خود بیان می‌گردد. همه این‌ها نیازمند قدرت دولت است و توان دولت در نظم جدید و ملت می‌باید به مثابه ابژه‌ای جدید در خدمت این قدرت جدید باشد. شاید بتوان این رساله را اوج حکومت‌مندی تلقی کرد که تمامت آنچه طی وبا و قحطی پروبلماتیزه شده است در قالب آنچه باید دولت انجام دهد ادغام شده است. دولتی که می‌باید بر بدن‌ها (از طریق مریضخانه)، جغرافیا (از طرق قوه عسکریه)، ذهن‌ها (از طریق تعلیم‌خانه)، و سایر دولت‌ها (روابط خارجه) حکومت نماید.

رساله *اصول حکمرانی* از احمدبن محمد که همان میرزا احمد خان صدیق‌الملک است. این رساله نیز با نقد تند وضع موجود آغاز می‌کند و مسئله‌اش ارائه حکمرانی نوین یا ترقی دولت است «ایران نسبت به ترکستان کمال نظر را دارد. ولی ایران نسبت به چهل دولت دیگر، مملو اغتشاش و غرق ذلت است».

کتابچه دستورالعمل دیوان‌خانه عدلیه اعظم جزو نخستین اسناد عدلیه در ایران است که حاجی علیخان اعتمادالسلطنه آن را تدوین کرد و ناصرالدین شاه در ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۲۷۹ آن را تایید کرده و دستور اجرای آن را داد. این رساله در پی انتظام بخشی به نهاد قضا است و شرح وظایف و همچنین سلسله مراتبی از نظام قضایی را پیشنهاد می‌کند. رسالاتی که در باب انتظام قشون و ارتش هستند نیز در این برهه رونق دارد. یکی از مهمترین این رسالات رساله *قانون نظامیه* از میرزا حسین خان سپهسالار است که ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۲ دستور اجرایی شدن آن را می‌دهد. این رساله به تقلید از ارتش‌های پیشرفته غربی تلاش دارد انتظام و سلسله مراتب بوروکراتیک دقیقی برای ارتش طراحی کرده و سهم هر یک از ولایات ایران در تأمین نیروی انسانی را نیز مشخص کند. انتظامی که در تلاقی پزشکی و ارتش ممکن می‌شد و نظام شهری و اداره جمعیت را ممکن می‌کرد، خود را در چارچوب نظمیه نشان می‌داد که وظایف «حفظ‌الصحه» و امنیت شهر را توأم بر عهده داشت. تلاقی مسئله نظم و امنیت شهری با بهداشت فردی در درون یک نهاد با ماهیت نظامی نمی‌تواند تصادفی باشد بلکه نمودی است از فهم منطق اداره کردن جمعیت‌ها به عنوان یک امر بحرانی. مرض و بیماری، شورش شهری، قحطی و احتکار، اراذل و اوباش همه و همه به عنوان دشمنانی برای دولت و کشور تلقی می‌شوند که می‌باید آنها را کنترل و سرکوب کرد.

از این روست که خصیصه سیاسی وبا و قحطی آشکار می‌گردد. وبا و قحطی در این‌جا صرفاً بلایای طبیعی نیستند بلکه بلای ناشی از عدم تنظیمات بازنمایی می‌شوند که محصول عدم نظارت

بر بدن‌ها و افراد است. فقر و ثروت در نهایت در منطق سرمایه می‌باید مدیریت شود و اثرات هر یک را بهینه کند. مسئله اینجاست که سرکوب و از میان بردن دشمنان ثبات تنها به واسطه نیروی نظامی و قشون ممکن است. چه این دشمن قحطی و وبا باشد و چه شورش. شورش به قوه عسکریه سپرده می‌شود و مرض و بیماری به حفظ‌الصحه (که خودش شاخه‌ای است از پلیس شهری). در این معنا پزشکی و بهداشت عمومی یک‌سر با امر سیاسی و منطق اداره کردن مملکت در تنظیمات جدید که همان مدرنیته ایرانی است گره می‌خورد و پیامدش تورم هرچه بیشتر نهادهای انضباطی منتسب به دولت است.

در رجب ۱۳۱۵ وزارت نظمیه و احتسابیه را تومن به محمد کریم خان منظم‌السلطنه (مختارالسلطنه) واگذار کردند. دو رساله در این برهه نوشته شد که یکی برای نظمیه و دیگری برای حفظ‌الصحه بود که دومین شرح کتابچه *حفظ‌الصحه* محسوب می‌شود که در سال‌های دهه ۱۲۸۰ نوشته شده و اجرایش ناکام مانده بود. بهداشت و تنظیف شهر که از وظایف احتسابیه بود از محورهای دستورالعمل نظمیه چه در بدو تأسیس و چه در سال‌های بعد بود. نکته دراماتیک در مورد نویسنده این رساله این است که در سال ۱۳۲۲ در پی وبای گسترده‌ای که ایران را درنوردید درگذشت (بنگرید به دستورالعمل نظمیه، کتابچه *حفظ‌الصحه*، به کوشش جمشید کیان‌فر، ۱۳۹۱). شاید مرگ وزیر بهداشت دولت را بتوان نمادی از شکست حکومت‌مندی در آغازین سال‌های ایران مدرن دانست. احتسابیه دو کار عمده داشت یکی تنظیم قیمت کالاها و کنترل آذوقه (حرکتی که در صدد کنترل قحطی‌ها بود) و بهداشت و تنظیف شهر (که ایده‌ای پسا وبایی است).

پیشنهاد بانک را باید به عنوان یکی از ارکان تنظیمات جدید ایرانی دانست. نهادی که حداکثر حکومت‌مندی بر ثروت ملی را خواهد داشت. مسئله بانک یکی از مجادلات عمده روشنفکران و مصلحان دوران قاجار بوده است. نخستین بار محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در ۱۳۰۰ ق لایحه پیشنهادی تأسیس بانک در ایران را تحت عنوان «*بانک خیالی*» ارائه می‌کند که نخستین متن منظم و مشخص در باب تأسیس بانک است و نمودی است از تخیل جدیدی که گفتمان جدید از دل آن سر برآورده است. اعتمادالسلطنه با اشاره به مراودات ایران و روس می‌نویسد که «توسعه و ترقی این امر مهم بسته به ازدیاد سرمایه است» (لایحه پیشنهادی تأسیس بانک در ایران، به کوشش وحیده مهدوی موحد، پیام بهارستان، ۱۳۹۱: ۷۰۳). این رساله تلاشی است برای سازمان‌دهی و ارائه الگویی برای تأسیس بانک در ایران و تلاش می‌کند زمینه‌های حقوقی و مالی آن را بیان نماید. یکی از رسالات مهم بدایع‌نگار در باب «*رواج/اسکناس*» است. او در این رساله از اصلاح نظام پولی و مالی با چاپ اسکناس دفاع می‌کند و آن را «از برای آبادی مملکت و رفاه عامه و بسط ید دولت و ملت» می‌داند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با روش تبارشناسی تلاش داشت مفهوم دولت استبدادی، که گفتمان غالب نظام اندیشه‌ای در ایران است، را با ارائه الگویی بدیل از خوانش رابطه‌ی دولت و ملت به چالش بکشد. در این فرایند ابتدا تلاش شد مشخص شود که چارچوب‌های رایج فکری در ایران چگونه با تاریخ مفهومی دولت-ملت مواجهه دارند، در مرحله بعد تلاش شد خلأهای این رویکردها برجسته شود و در مرحله نهایی با ارجاع به وبا و قحطی و رساله‌هایی که از دل این دو رویداد بزرگ بیرون آمدند تلاش شد تا چرخش گفتمانی و الگوی اداره‌ی ملت به دست دولت مورد خوانش قرار گیرد. بر خلاف روند رایج تاریخ‌نویسی که بر ایده‌های بزرگ و انقلاب‌ها و تاریخ اندیشه و یا ساختارهای فراتاریخی تأکید می‌شود، تلاش شد تا گزاره‌های جدی و اثرگذار که حاکی از چرخش گفتمانی به سوی تنظیمات ایرانی است برجسته گردد. این تنظیمات از دل وبا حکومت بر فقر را پروبلماتیک کرد که در رسالات حفظ‌الصحة و پزشکی موضوعیت یافت و از دل قحطی حکومت بر ثروت را برجسته ساخت که بر تولید و فرد مولد تأکید داشت. این قدرت جدید انضباطی، فراتر از چارچوب‌های رایج فهم رابطه دولت-ملت در چارچوب‌هایی چون سلطه‌ی سرکوبگر یا استبداد است. این شیوه‌ی جدید قدرت که در ۱۵۰ سال اخیر موضوعیت یافته است رابطه‌ی متفاوتی با مردم برقرار کرده است که همان رابطه‌ی شاه-رعیت نیست بلکه تکنیکی‌ها، استراتژی‌ها و کردارهای گفتمانی متفاوتی دارد که در ابتدا در درون مفهوم تنظیمات و بعدها در درون مفهوم توسعه و پیشرفت موضوعیت یافت و هدفش به حداکثر رساندن سود و رصدپذیری در تک تک افراد ملت است. دولت مدرن با این قدرت انضباطی و حکومت بر بدن‌ها و ذهن‌ها موضوعیت دارد. به باور نویسندگان، گفتمان کنونی رابطه‌ی دولت-ملت کماکان در همان منطق باید دیده شود و تبار وضعیت کنونی را باید از دل وبا و قحطی جستجو کرد. نظام اندیشه‌ای پسوایی و پساقحطی کماکان بر مدیریت امروز در قالب گفتمان حکومت بر فقر و ثروت موضوعیت دارد. بدین ترتیب دو سؤال پژوهش چنین باید پاسخ داده شوند که:

الف- نسبت تنظیمات ایرانی (گفتمان دولت فراگیر مدرن) با حکومت‌مندی چیست و از چه بستر تاریخی ناشی می‌شود؟

تنظیمات ایرانی برخلاف رویکرد رایج تاریخ‌نویسی- که آن را در قالب آزادی‌خواهی، مشروطه‌خواهی، دموکراسی‌خواهی در یک سو و یا خیرخواهی، بلوغ اندیشه و آگاهی و ... تئوریزه می‌کند- محصول فروپاشی نظم پیشین در نتیجه‌ی دو امر واقعی و در هم کوبنده (اما فراموش شده) به نام وبا و قحطی است که اثر آن‌ها بر تاریخ معاصر بسیار عمیق‌تر از انقلاب‌های اجتماعی و اثرات فکری است. به گونه‌ای که انقلاب مشروطه را نیز می‌توان در نسبت با این دو پدیده مورد بازخوانی قرار داد. مشروطه‌خواهی به عبارت دیگر همان مطالبه‌ی تنظیمات یا تغییر سامان رابطه‌ی قدرت-سوژه است. تنظیمات ایرانی مطالبه‌ی دولتی فراگیر است برای حکومت بر جنبه‌های مختلف انسان ایرانی و مدیریت و بالا بردن بهره‌وری تک تک عناصری که در جغرافیای سیاسی ایران موضوعیت دارند. در

همین برهه است که تقسیم‌بندی‌های ولایتی بازسازی می‌شود، راه‌ها پروبلماتیک می‌گردند و مهمتر از همه بهداشت عمومی در قالب حفظ‌الصحه سازمان‌دهی می‌شود. آنچه مهم است بسط ید دولت است از خلال جغرافیا، فضا، زمان و مکان و بهداشت بر تک تک افراد درون یک ملت. قدرت جدید، نوعی از حکومت‌مندی است که در پی انضباط است برای رسیدن به حداکثر سود و در نهایت ایجاد دولتی قدرتمند و کارآمد. لذا در وهله اول ایران را به مثابه یک کلیت در قالب وطن و هویت ایرانی برمی‌سازد و در وهله‌های بعد با منفرد کردن تک تک افراد ذیل نظام جدید، در پی کنترل، دستکاری و بالا بردن بهره‌وری از یک سو و پالایش، تصفیه و کنارگذاری منحرفان، بیماران، بدکارکردها و... به حاشیه است. بعد از این دوره است که انبوهی از نظام‌ها و نهادهای انضباطی از حفظ‌الصحه گرفته تا نظمیه، بلدیة، حسبیة، مالیة، قهریه و... که تبار بورکراسی امروزی‌اند تولید می‌شود. پیامدش تولید حجم انبوهی حاشیة سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. این نظام جدید در قالب بازنمایی تک تک افراد -در درون کلیتی به نام وطن و ذیل قدرت دولتی- به مثابه سوژه‌هایی مسئول، آزاد، عقلانی و انتخابگر از یک سو آن‌ها را مسئول و مشارکت کننده می‌خواهد و از دیگر سو با تجزیة جامعه به عناصرش مانع کنش جمعی است. این قدرت تفردساز در بهترین حالت تک تک آسیب‌دیدگان و طردشدگان را به مثابه نقطه‌ای بحرانی بازنمایی می‌کن که یا باید سرکوب شوند (با قوه قهریه) و یا با ارادة فردی اصلاح شوند (در قالب نظام قدرت نرم روانپزشکی و روان‌شناسی و مددکاری) بسط و گسترش نظام کنترل نامحسوس از یک سو و بسط و گسترش گفتمان روان‌پزشکی و روان‌شناسی از سوی دیگر را در این نقطه شاید بتوان فهم کرد. تنظیمات جدید سوژه سربه‌راه و مولد می‌خواهد که غایتش دولت قدرتمند است. تجمیع روح ملت در دولت که آرمان هگل بود. آرزوی هگلی در تنظیمات جدید تحقق می‌یابد.

ب- تبارشناسی اندیشه دولت مدرن در ایران چه الزاماتی برای اندیشه سیاسی معاصر در پی دارد و تاریخ سیاسی را چگونه بازنویسی خواهد کرد؟

عمده‌ترین الزامی که اینگونه از خوانش تاریخ برای اندیشه سیاسی معاصر در پی دارد بازخوانی نظری و عملی الگوهای سازمان‌دهی مردم و جامعه مدنی است. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد روشنفکری و اندیشه ایرانی کماکان در پارادایمی در حال تثوریزه کردن رابطه دولت-ملت است که این رابطه دیگر وجود ندارد، شاید از این حیث بتوان بخش بزرگی از شکست‌های جنبش‌های اجتماعی معاصر را فهم کرد. زمانی که رابطه دولت-ملت در چارچوبی خیالی فهم می‌شود و الگوهای عمل نرم و خلاق قدرت در فرایند حکومت بر بدن‌ها و ذهن‌ها (از طریق نظام‌های بهداشتی، روانشناسی و رانپزشکی، بورکراتیزه کردن هویت، بدن و روح و...) از تیر رس فهم به دور می‌افتد الگوی مواجهه با قدرت فشل خواهد بود. از سوی دیگر بورکراتیزه شدن و انضباطی شدن وضعیت زندگی انسان ایرانی ذیل قدرت همه‌سونگر عرصه‌های شکل‌گیری مقاومت خلاق را در هم می‌کوبد.

در بهترین حالت آنچه این قدرت می‌خواهد افراد تک افتاده و منضبط است و نه جامعه و گروه‌ها. وجه پر اهمیت دیگری که وجود دارد چرخش گفتمانی است از مطالبه‌رعییت فرمانبر شاه به سوی مردم و ملت مولد سرمایه و مشروعیت بخش. این سیاست جدید از یک سو بر سبک کردن بار دولت‌ها پای می‌فشرد اما از سوی دیگر، بواسطه همان مکانیسم‌های کنترلی و انضباطی، افرادی تک افتاده و مولد را طلب می‌کند که در نهایت در چارچوب منطق زیان نرساندن موضوعیت دارند. به عبارت دیگر در همان دوره‌های قحطی و وبا که مردم به مثابه منبع بحران برای دولت بازنمایی شدند مکانیسم‌های کنترل برای سربراه سازی موضوعیت یافت که انبوهی نهاد نیز از دل این گفتمان تنظیمات ایرانی بیرون زد که رد و نشانش در ایران امروز بوضوح قابل ردگیری است. دولتی که در پی این است که جمعیت، مانعی برای سودآوری و قدرتش نتراشد لذا باید با ابزارهای مختلف او را کنترل کند و در بسیاری از موارد سوژه ایرانی را به گونه‌ای بار بیاورد که خود مسئول خیر و شر خود باشد. این سوژه جدید از یک سو نباید برای دولت هزینه بترشد و از دیگر سو باید منبع سرمایه برای دولت نیز باشد در غیر این صورت چیزی نیست جز سوژه‌ای نابهنجار که خود محصول گفتمان تنظیمات ایرانی و الگوی جدید رابطه قدرت بین دولت-ملت.

نکته‌ای دیگر که باید مد نظر قرار داد این است که ممکن است این سؤال مطرح شود که خوانش اینچنینی بر مبنای وبا و قحطی در توضیح برآمدن منطق دولت مدرن ناتوان است چرا که بیماری‌های مسری و قحطی‌ها پدیده‌ای نادر در ایران نبوده‌اند و این سؤال به ذهن متبادر شود که چرا در این برهه و این وبا-قحطی موجبات برآمدن تنظیمات ایرانی را فراهم کرده است؟

در پاسخ باید گفت که مسئله بر سر هم‌آمدن است. هم‌زمان شدن وبا و قحطی با نظم نوین جهانی، شکست‌های پیاپی در جنگ (از قبیل جنگ ایران و روس و واقعه هرات)، فشارهای جهانی و... است که این دو رویداد در منطق جدیدی بدل به رخداد می‌کند. وبا و قحطی در گفتارهای پیش از نظم جدید همچون بلایی آسمانی مفوم‌پردازی می‌شوند و لذا نسبتی با نظم حکمرانی برقرار نمی‌کنند. در وضعیتی که مقاله حاضر بدان متمرکز شده بود، وبا و قحطی نه در نسبت با بلای آسمانی که در نسبت با منطق حکمرانی بدل به مسئله می‌شوند و از این رو بدل به رخدادهایی مهم در فهم تنظیمات ایرانی می‌شوند. تمرکز بر تحلیل هم‌آمدن و تمرکز بر این نکته که گفتارها از منابع مختلفی صادر می‌شوند موجب می‌شود که وبا-قحطی را نه به عنوان علت‌هایی مکانیکی بلکه همچون علت‌هایی درون‌ماندگار و هم‌آیند با سایر علت‌ها بفهمیم. وبا و قحطی با سایر نیروهایی که در آن برهه تاریخی راجع بدان‌ها سخن بسیار رفته است تلاقی می‌کنند و در این تلاقی است که بدن دولت پدیدار میشود. از این رو هر وبا و قحطی‌ای نمی‌تواند در تاریخ ایران پیشران پدید آیی یک دولت مدرن بوده باشد، بلکه تنها این وباها و قحطی‌ها در تلاقی با سایر نیروها واجد چنین

خصلتی هستند. وبا و قحطی برای این پژوهش واجد خصلتی ذاتی نیستند بلکه نسبت آن‌ها با سایر نیروها مهم است.

منابع

- ارباب، محمدتقی (۱۳۵۳)، *تاریخ دارالایمان قم*.
- اسناد تاریخی خاندان غفاری (سال‌های ۱۲۴۳ تا ۱۳۲۷ قمری) / به کوشش کریم اصفهانیان، بهرام غفاری با همکاری علی عمران، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۵.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹)، *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه*، زمینه.
- اشرف، احمد (۱۳۷۴)، نظام صنفی و جامعه مدنی، *ایران نامه*، زمستان ۱۳۷۴ - شماره ۵۳، ۴۰-۵.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان (۱۳۰۷ ه.ق)، *قانون تسهیل ساختن طرق و شوارع*، تهران..
- اعتمادالسلطنه، حاجی علیخان (۱۳۹۰)، *کتابچه دستورالعمل دیوان‌خانه عدلیه اعظم*، پیام بهارستان.
- افضل الملک، غلامحسین (۱۳۶۱)، *افضل التواریخ*، به تصحیح: منصوره اتحادیه، سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران.
- اکبری، محمد علی (۱۳۸۴)، *تبارشناسی هویت جدید ایرانی*، نشر علمی و فرهنگی.
- آبادیان، حسین (۱۳۸۸)، *بحران آگاهی و تکوین روشنفکری در ایران*، تهران: انتشارات کویر.
- آبادیان، حسین (۱۳۸۸)، *بحران مشروطیت در ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- آبادیان، حسین (۱۳۸۸)، *مفاهیم قدیم و اندیشه جدید، درآمدی نظری بر مشروطه ایران*، تهران: انتشارات کویر.
- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۴)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی.
- آبراهامیان، پرواند (۱۳۹۲)، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی.
- آبراهامیان، پرواند (۱۳۹۳) *مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، نشر پردیس دانش.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۱)، *اندیشه ترقی و حکومت قانون، عصر سپهسالار*، خوارزمی.
- آل داوود، سید علی (۱۳۹۱)، *قانون تنظیمات جدید عثمانی، پیام بهارستان*، ویژه نامه حقوق و قانون.
- آلتوسر، لوئی (۱۳۸۸)، *ایدئولوژی و سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت*، ترجمه روزبه صدرآرا، نشر چشمه.
- پیران، پرویز (۱۳۸۴) نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران، *مجله اندیشه ایرانشهر* / شماره ۶.
- تبریزی، میرزا یوسف خان (۱۳۹۰)، «قانون ورقه صحیحه»، منتشر شده در *پیام بهارستان*.
- حسیبی، رباب (۱۳۷۱) قحطی و گرانی در سال ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ قمری، *گنجینه اسناد*، پاییز و زمستان شماره ۷ و ۸.
- حیدری، آرش؛ نصیری، هدایت (۱۳۹۴)، *مسئله آلتوسر*، انتشارات تیسرا.

- دستورالعمل نظمیه (۱۳۹۱)، *کتابچه حفظ الصحة*، به کوشش جمشید کیان‌فر، پیام بهارستان.
- دوستدار، آرامش (۱۳۷۰)، *امتناع تفکر در فرهنگ دینی*، پاریس: انتشارات خاوران.
- دوستدار، آرامش (۲۰۰۴)، *درخشش‌های تیره*، انتشارات خاوران، پاریس.
- دوگوبینو، آرتور (۱۳۴۴) *سه سال در ایران*، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، انتشارات روزنامه کوشش.
- راوندی، مرتضی (۱۳۵۴)، *تاریخ اجتماعی ایران*، نشر امیرکبیر.
- سپهسالار، میرزا حسین خان (۱۲۹۱ ه.ق.)، *کتابچه تنظیمات حسنه دولت علیه ممالک محروسه ایران*.
- سینکی، حاج میرزا محمد خان مجدالملک (۱۳۹۱)، *کشف الغرائب یا رساله مجددیه*، با تصحیح ایرج امینی و ناصر مهاجر، نشر آبی.
- شعبانی مقدم، عادل (۱۳۹۳)، *سوانح طبیعی؛ نگاهی به پیامدهای اقتصادی خشک‌سالی، زلزله و سیل در عصرناصري، پژوهشنامه تاریخ اجتماعی و اقتصاد*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال سوم، شماره اول، بهار و تابستان.
- شهبازی، عبدالله (۱۳۸۲) *نقدی بر آراء و اندیشه‌های آرامش دوستدار، نشریه مردم‌سالاری*، ص ۳ و ویژه‌نامه، پیشتر در نشریه کار و کارگر، (۱۲ تیر ۱۳۷۵): ص ۲، ۳ به چاپ رسیده است.
- صدیق‌الملک، میرزا احمد خان (احمدبن محمد) *رساله اصول حکمرانی*، پیام بهارستان، ۱۳۹۰.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۳)، *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، ویراست دوم، تهران، انتشارات کویر.
- فلور، ویلم (۱۳۸۷)، *سلامت مردم ایران در دوران قاجار*، ترجمه ایرج نبی‌پور، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی بوشهر.
- محمد کاشف، به کوشش محمد جواد صاحبی، *فوائد راه آهن*، دفتر نشر میراث مکتوب.
- فورن، جان (۱۳۸۵)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، نشر رسا.
- فوکو، میشل (۱۳۸۴)، *نظم گفتار: درس افتتاحی در کلژ دو فرانس دوم دسامبر ۱۹۷۰*، ترجمه باقر پرهام، نشر آگاه.
- فوکو، میشل (۱۳۸۵)، *تاریخ جنون در عصر کلاسیک*، ترجمه فاطمه ولیانی، نشر هرمس.
- فوکو، میشل (۱۳۸۹)، *نظم اشیاء: دیرینه‌شناسی علوم انسانی*، ترجمه یحیی امامی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- فوکو، میشل (۱۳۸۹)، *نیچه، تبارشناسی، تاریخ، در تناثر فلسفه*، ترجمه افشین جهان‌دیده و نیکو سرخوش، نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۲)، *تولد پزشکی بالینی: باستان‌شناسی نگاه پزشکی*، ترجمه فاطمه ولیانی، نشر ماهی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۳)، *دیرینه‌شناسی دانش*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۳)، *مراقبت و تنبیه: تولد زندان*، مترجم نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، نشر نی.

- کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۷۷)، "جامعه کم آب و پراکنده: الگوی تحول درازمدت اجتماعی-اقتصادی در ایران"، در *نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران نفت و توسعه اقتصادی*، ترجمه علیرضا طیب، نشر مرکز.
- کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۷۷)، "حکومت خودکامه: نظریه‌ای تطبیقی درباره دولت، سیاست و جامعه ایران"، در *نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران نفت و توسعه اقتصادی*، ترجمه علیرضا طیب، نشر مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۲)، *استبداد، حکومت قانون، دیکتاتوری، دموکراسی، و حقوق بشر*، در استبداد، دموکراسی و نهضت ملی در ایران، نشر مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۵)، آزادی و لجام گسیختگی در انقلاب مشروطیت، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، شماره ۲۳۰-۲۳۱.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۸)، *آسیب‌شناسی خللق و خوی ایرانیان*، آیین، شماره ۲۶-۲۷.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۰)، "انقلاب برای قانون"، در *ایران جامعه کوتاه مدت و سه مقاله دیگر*، ترجمه عبدالله کوثری، نشر نی.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۰)، "ایران جامعه کوتاه مدت"، در *ایران جامعه کوتاه مدت و سه مقاله دیگر*، ترجمه عبدالله کوثری، نشر نی.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۰)، "مشروعیت و جانشینی در تاریخ ایران"، در *ایران جامعه کوتاه مدت و سه مقاله دیگر*، ترجمه عبدالله کوثری، نشر نی.
- گرنی، جان؛ صفت‌گل، منصور (۱۳۹۲)، *قم در قحطی بزرگ*، کتابخانه بزرگ آیت‌الله مرعشی نجفی. لایحه پیشنهادی تأسیس بانک در ایران، به کوشش وحیده مهدوی موحد، پیام بهارستان، ۱۳۹۱.
- لرد کرزن در کتاب ایران و قضیه ایران (۱۳۴۰)، ترجمه وحید مازندرانی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- محمد توکلی طرقي (۱۳۸۲)، *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ*، ناشر تاریخ ایران زبان. مستوفی، عبدالله، *شرح زندگانی من*.
- ناطق، هما (۱۳۵۶)، تاثیر اجتماعی و اقتصادی بیماری وبا در دوره قاجار، *تاریخ (ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی)* جلد اول، شماره ۲.
- ناطق، هما (۱۳۸۹)، *از ماست که برماست*، نگارستان کتاب.
- نجم‌آبادی، افسانه (۱۳۸۱)، *حکایت دختران قوچان - از یاد رفته‌های انقلاب مشروطیت ایران*، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- نواب طهرانی، میرزا محمد مهدی (۱۳۷۶)، *دستورالاعقلاب*، با تصحیح سید علی آل داوود، نشر تاریخ ایران.
- ولی، عباس (۱۳۸۰)، *ایران پیشا سرمایه‌داری*، ترجمه حسن شمس‌آوری، نشر مرکز.

- Adorno, T. W. (1973). *Negative dialectics* (Vol. 1). A&C Black.
- Adorno, T. W., & Horkheimer, M. (1997). *Dialectic of enlightenment* (Vol. 15). Verso.
- Althusser, L., & Balibar, E. (1972). The Errors of Classical Economics: Outline of a Concept of Historical Time. *Reading Capital*, 91-118.
- BASSET, JAMES (1886) *Persia: The Land of the Imams*. New York.
- Foucault, Michel (1967), ON THE WAYS OF WRITING HISTORY This interview, conducted by Raymond Bellour, appeared in *Les Lettres* (15 June 1967). Robert Hurley's translation.
- Foucault, Michel (1972), Return TO History, in *Essential Works Of Foucault, 1954-1984*, 1954-1984 PAUL RABINOW, SERIES EDITOR, *Ethics*, edited by Paul Rabinow, *Aesthetics, Method, and Epistemology* edited by James D. Faubion, VOLUME TWO, THE NEW PRESS NEW YORK.
- Foucault, Michel. "Polemics, Politics and Problematizations." In *Essential Works of Foucault*, edited by Paul Rabinow. Vol. 1 "Ethics". The New Press, 1998.
- Gilloch, G. (2013). *Walter Benjamin: critical constellations*. John Wiley & Sons.
- Lacan, J. (1998). *The four fundamental concepts of psycho-analysis* (Vol. 11). WW Norton & Company.
- Seyf, Ahmad (2010) *Iran and the Great Famine, 1870-72*, *Middle Eastern Studies*, 46:2, 289-306.